

دو فصلنامه تاریخ ادبیات

دوره ۱۶، شماره ۲، (پیاپی ۸۷/۲) پاییز و زمستان ۱۴۰۲

مقاله علمی - پژوهشی

صفحه ۱۸۳ تا ۲۰۴

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۱/۰۸

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۷/۰۲

فرضیه‌ای درباره مؤلف عجایب‌الدنیا


وحید رویانی^۱

چکیده

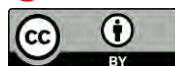
کتاب عجایب‌الدنیا یکی از معروف‌ترین عجایب‌نامه‌های زبان فارسی است که انعکاس زیادی در آثار پس از خود داشته است. برخی پژوهشگران انتساب این کتاب به ابوالموید بلخی را رد کرده‌اند. اما اینکه نویسنده این اثر چه کسی می‌باشد سؤالی است که تاکنون بی پاسخ مانده است. آذری اسفراینی در کتاب عجایب و غرائب، ۱۴ بار به این کتاب ارجاع داده، که در یکی از آنها کتاب را به ناصر خسرو نسبت داده است. نگارنده در این پژوهش به دنبال بررسی صحت این انتساب است. بدین منظور ابتدا برای بررسی میزان دقت نظر آذری در ارجاع، منابع او بررسی شد. این بررسی نشان داد نقل قول‌های ذکر شده توسط آذری، در منابع مورد نظر موجود است و به صحت قول و امانتداری او می‌توان اعتماد کرد. و مقایسه ۱۴ حکایت ذکر شده از کتاب عجایب‌الدنیا مشخص کرد که عجایب‌الدنیای مورد نظر آذری همین کتاب است. همچنین بررسی آثار ناصر خسرو و تذکره‌ها نشان می‌دهد که احتمالاً او در دوره‌ای از حیات علمی خود به این شاخه از علوم علاقه داشته است. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت سخن آذری اسفراینی مبنی بر انتساب عجایب‌الدنیا به ناصر خسرو غیر محتمل به نظر نمی‌رسد و شاید ناصر خسرو پیش از بر تن کردن ردای تفکر اسماعیلی و مطرح شدن به عنوان حجت جزیره خراسان کتاب عجایب‌الدنیا را تألیف کرده باشد.

کلیدواژه‌ها: عجایب‌الدنیا، ناصر خسرو، آذری اسفراینی، ابوالموید بلخی، عجایب‌نامه‌نویسی

V.Rooyani@gu.ac.ir

 OrcID: 0000-0001-8664-9190

 doi 10.48308/HLIT.2024.233215.1257



Copyright: © 2023 by the authors. Submitted for possible open access publication under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC BY) license (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>).

۱. دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه گلستان، گرگان، ایران.

A Hypothesis about the Author of *Aja'ib al-Dunya*


Vahid Rooyani¹

Abstract

Aja'ib al-Dunya is one of the most famous Books of Wonders in Persian, which greatly impacted later works. Some scholars reject the attribution of this book to Abol-moayyed Balkhi, but identifying the author is a question that has so far remained unanswered. In the book *Aja'ib Va Ghara'ib*, Azari Esfarayeni referred to this book 14 times. In one of them, he attributed the book to Naser Khosrow. In this research, the author seeks to verify the accuracy of this attribution. The study demonstrates that the quotations made by Azari are available in the mentioned sources, and we can trust his honesty. Comparing those 14 stories shows that Azari used the same *Aja'ib al-Dunya* which is now available. Additionally, the examination of biographies and Naser Khosrow's works shows that he was probably interested in this branch of knowledge in an episode of his life. Therefore, it can be concluded that Azari Esfarayeni's statement is probably true and the book *Aja'ib al-Dunya* may have been composed by Naser Khosrow before converting to the Isma'ili thought and being entitled "Hojjat of Khorasan Island".

Keywords: *Aja'ib al-Dunya*, Naser Khosrow, Azari Esfarayeni, Abol-moayyed Balkhi, writing Books of Wonders

1. Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Golestan University, Gorgan, Iran, email: V.Rooyani@gu.ac.ir

 OrcID: 0000-0001-8664-9190

 doi 10.48308/HLIT.2024.233215.1257



Copyright: © 2023 by the authors. Submitted for possible open access publication under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC BY) license (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>).

۱. مقدمه

عجایب‌نامه‌ها گونه‌ای از کتاب‌ها هستند که در ادبیات فارسی و فرهنگ اسلامی پیشینه‌ای دراز دامن دارند. این آثار که هم در زبان فارسی و هم عربی نمونه‌هایی دارند، می‌کوشند با پرداختن به جهان طبیعت و اعیان طبیعی، تصویری از هستی پیش چشم مخاطب خود ترسیم کنند. در این متن‌ها درباره چگونگی آفرینش، عالم علوی و عالم سفلی، خشکی‌ها، دریاها و اقیانوس‌ها، مختصات جغرافیایی آنها، حیوانات غول بیکر دریایی، و ... اطلاعاتی درج شده است (زمردی و مهری، ۱۳۹۳: ۳۴۱) و در آنها شگفتی‌های جهان آفرینش به همراه موجودات خیالی آفریده ذهن بشر با جهان‌شناسی خاصی که در آن مرزهای تخیل و واقعیت درآمیخته، توصیف شده‌اند. چون این آثار مجموعه‌ای از معارف سده‌های گذشته در زمینه‌های متفاوت را در بر می‌گیرند، از این لحاظ آشنایی با آنها برای بررسی تاریخ علم^۱ اهمیت دارد. همچنین به واسطه وجه تخیلی آنها از زاویه ادبی و نیز به دلیل تفکر خاص ناظر بر تدوینشان از نظر هستی‌شناسی واجد اهمیت‌اند. اما بیش از همه اینها، از منظر فرهنگ مردم مهم هستند، زیرا در هر یک از آنها نمونه‌های فراوانی از دانش عامه در عصر مؤلفان، افسانه‌ها و قصه‌های رایج در آن زمان، و نیز باورها و اعتقادات مردم در زمینه‌های متفاوت بازتاب یافته است (جعفری قنوتی، ۱۳۹۹: ۱۷۸). در مورد پیشینه و سر منشأ این نوع آثار و اینکه دقیقاً از چه زمانی به وجود آمده‌اند با قطع و یقین نمی‌توان نظر داد. ابن ندیم به آثار مختلفی اشاره می‌کند که به لحاظ موضوع ذیل عجایب‌نامه‌ها قرار می‌گیرند و عموماً به دست ما نرسیده‌اند. به‌عنوان مثال کتاب اخبار الجن و کتاب العجایب الاربعه درباره اخبار شهرها از هشام کلبی از نویسندگان قرن سوم هجری (ابن ندیم، ۱۳۸۱: ۶۳) و کتاب عنقاء مغرب و عجایب البحر از ابوالعباس یا ابوالعبس صیمری - ادیب، ستاره شناس و قاضی کوفی که مدتی ندیم ویژه متوکل عباسی بود - (همان: ۲۵۰) و کتاب عجایب البحر از ابوالقاسم ابن شاه طاهری از ادبای خوب قرن سوم (همان: ۲۵۲). اما عجایب‌نامه‌ها به‌عنوان یک سنت نوشتاری منسجم از قرن پنجم هجری شکل گرفت و تا چند قرن بعد ادامه یافت. درباره موضوع این نوع آثار نیز نظریات گوناگونی مطرح شده است. دابلر^۲ معتقد است در قرون اولیه هجری عجایب و غرایب در فضایی جغرافیایی قرار داشت که یا حاصل مشاهدات خود نویسنده بود و یا برداشت از آثار گذشته، اما در قرون بعد همچنان که علایق علمی کاهش می‌یابد و علاقه عمومی به ادبیات سرگرم‌کننده افزایش می‌یابد، اطلاعات جغرافیایی ارزش و جایگاه خود را از دست می‌دهند (دابلر، ۱۹۷۶: ۲۰۴). حرّی معتقد است این نوع آثار پیش از آنکه به منزله سنتی نوشتاری و یا ژانری ادبی رواج پیدا کند، در قالب شگفتی‌های جهان طبیعی و عجایب برّ و بحر در میان مردم رایج بوده است. حتی می‌توان گفت خاستگاه برخی از این عجایب، آموزه‌های دینی و به‌ویژه قرآن

است. در بسیاری از قصص قرآنی از جمله داستان‌های سوره کهف، می‌توان به بسیاری از این شگفتی‌ها و عجایب- دست کم برای بشر معمولی- اشاره کرد (حرّی، ۱۳۹۰: ۱۴۲). اما برخی پژوهشگران عجایب‌نگاری را از سنت‌های رایج در تاریخ‌نگاری اسلامی می‌دانند و بر این عقیده‌اند که عجایب‌نگاری در آغاز به‌مثابه یکی از گونه‌های جغرافیای‌نگاری و کیهان‌شناسی اسلامی به وجود آمد (براتی، ۱۳۸۸: ۳۵ و حاتمی، ۱۳۹۸: ۸۹). باسورث^۳ و افشار در ذیل مدخل «عجایب المخلوقات» دانشنامه ایرانیکا دو سرچشمه برای این نوع آثار در نظر می‌گیرند: یکی میراث سنتی خصوصاً آثار یونانی که توسط دانشمندان و فلاسفه عصر هلنی درباره طبیعت مطرح شده بود. و دیگری قرآن که بر عجایب خلقت خداوند و نقش خداوند به عنوان «الخالق» و «الباری» تأکید داشت. هر چند از این اصطلاح استفاده نشده است (باسورث و افشار، ۲۰۱۱: ۶۹۶).

۲. طرح مسئله و پیشینه تحقیق

کتاب عجایب‌الدنیا منسوب به ابوالموید بلخی یکی از معروف‌ترین عجایب‌نامه‌ها به زبان فارسی است که انعکاس زیادی در آثار پس از خود داشته است و نویسندگان کتب عجایب و غرایب از آن بسیار بهره برده‌اند (نک. مقدمه عجایب‌الدنیا: چهل و هفت). این کتاب را لیدی یا پاولونا اسمیرنوا^۴ در سال ۱۹۹۳ تصحیح کرده و همراه با مقدمه و تعلیقات به زبان روسی در انتشارات ناٹوکای روسیه^۵ منتشر نموده است. علی نویدی ملاطی این اثر را دوباره تصحیح نموده و همراه با ترجمه مقدمه و تعلیقات روسی در سال ۱۳۹۷ در انتشارات بنیاد موقوفات محمود افشار چاپ کرده است. درباره انتساب عجایب‌الدنیا به ابوالموید بلخی از زمانی که نسخه‌ای از آن در اختیار ملک‌الشعراى بهار بود و نفیسی آن را معرفی نمود (۱۳۰۹: ۲۵۱) تاکنون زیاد بحث شده و در اینجا به خاطر پرهیز از تفصیل مقاله خوانندگان گرامی را به مقاله «درباره انتساب عجایب‌الدنیا به ابوالموید بلخی» نوشته علی نویدی ملاطی ارجاع می‌دهیم که به‌طور مفصل به پیشینه بحث‌ها پرداخته و با ذکر چند دلیل این انتساب را تأیید نموده است و کتاب موجود را ویرایشی جدید از کتاب ابوالموید دانسته که توسط ابن محدث تبریزی در نیمه اول قرن هفتم هجری فراهم شده است (نویدی ملاطی، ۱۳۹۷: ۷۱). اگر دلایل تأیید یا رد این انتساب را دسته‌بندی کنیم، عمده دلایل موافقان این انتساب ذکر نام ابوالموید در تاریخ سیستان^۶ (۱۳۸۱: ۵۸) و ذکر نام عجایب‌الدنیا با یک حکایت در مجمل‌التواریخ و القصص است (۱۳۱۸: ۷۵) همچنین آمدن نام ابوالموید در مقدمه کتاب عجایب‌الدنیا و سه حکایت این کتاب. امیدسالار از

مخالفتان انتساب این اثر به ابوالموید است، او با ارائه خوانشی متفاوت از جمله تاریخ سیستان که نام ابوالموید در آن آمده است و جعلی دانستن مقدمه کتاب عجایب‌الدنیا، همچنین با ذکر دلایلی متقن این اثر را از ابوالموید ندانسته است (امیدسالار، ۱۳۸۹: ۳۷۸). و دهرامی با مقایسه حکایت‌های عجایب‌الدنیا و «عجایب» مندرج در گرشاسب‌نامه اسدی طوسی انتساب این اثر به ابوالموید را به طور کلی منتفی می‌داند و نتیجه می‌گیرد ابوالموید کتاب مستقلی با عنوان «عجایب‌الدنیا» نداشته و برخی از عجایب را در کتاب «گرشاسب» که جزئی از شاهنامه منثور او بوده درج کرده و این محدث در قرن هفتم از همین عجایب کتاب «گرشاسب» بهره گرفته است (دهرامی، ۱۳۹۸: ۱۱۰). رسولی و احمدی‌زاده نیز با توجه به اطلاعاتی که در مقدمه سه نسخه بازمانده از این کتاب آمده و همچنین سبک نوشتاری متن، و مقایسه حکایات این کتاب و حکایات مشابهی که در گرشاسب‌نامه آمده، نشان داده‌اند عجایب‌الدنیا کتابی مستقل است و فقط یکی از منابع مؤلف آن، ابن محدث تبریزی، کتابی از ابوالموید، به اقرب احتمال کتاب «گرشاسب» بوده است (رسولی و احمدی‌زاده، ۱۴۰۰: ۹۸).

اما مطلبی که در پیچه‌ای نو به این موضوع کهنه می‌گشاید منتسب کردن این کتاب به ناصر خسرو توسط شیخ آذری اسفراینی است که هرچند سلطانی (۱۳۸۵: ۱۴۱) و رسولی و احمدی‌زاده (۱۴۰۰: ۱۰۳) به این مسئله اشاره کرده‌اند، ولی به آن نپرداخته‌اند. آذری کتابی در این موضوع دارد با عنوان غرایب‌الدنیا عجایب‌الاعلا که در متون و نسخه‌ها به اختصار «عجایب و غرایب» یا «عجایب‌الغرایب» نامیده می‌شود. یکی از نکات جالب منظومه شیخ آذری این است که او برخلاف بیشتر عجایب‌نامه‌ها، هنگام بیان یک حکایت یا توصیف ماجرای عجیب و غریب، منابع مورد استفاده خود را ذکر می‌نماید و از منابعی که مطالب خود را از آنها وام گرفته است، یاد می‌کند. او به غیر از قرآن، ۶۲ بار به منابع مختلف اشاره کرده است که عجایب‌الدنیا با ۱۴ بار ارجاع در جایگاه نخست قرار دارد. همچنین در خلال ذکر عجایب و غرایب عالم، چهار حکایت از قول ناصر خسرو نقل کرده است که در سه حکایت به نام کتاب مورد نظر اشاره نشده، ولی در حکایت چهارم از کتاب عجایب‌الدنیا نام برده و آن را به ناصر خسرو نسبت داده است:

ناصر خسرو این روایت‌ها می‌کند در عجایب‌الدنیا

(آذری، ۱۳۹۳: ۳۱۳۹)

نویسنده در این پژوهش به دنبال یافتن پاسخ برای این دو پرسش خواهد بود که آیا کتاب عجایب‌الدنیایی که آذری از آن استفاده کرده همین کتاب موجود است؟ و آیا ممکن است این کتاب از ناصر خسرو باشد؟

۳. بحث و بررسی

۳-۱. عجایب الدنيا در مجمل التواریخ و القصص

همچنان که گذشت یکی از دلایل موافقان برای انتساب این کتاب به ابوالموید بلخی ذکر نام کتاب عجایب الدنيا و بیان یک حکایت از این کتاب در مجمل التواریخ و القصص است. اما آنچه که در اینجا اهمیت دارد، این است که نویسنده گمنام مجمل التواریخ هنگام ذکر این حکایت عجایب الدنيا از ابوالموید هیچ نامی نبرده و فقط به کتاب اشاره کرده است: «من اندر کتاب عجایب الدنيا خوانده‌ام کاندرا بادیه موشی باشد، چون نزدیک طعامی بگذرد کی در آن شیر باشد، ساعتی زهر قاتل شود...» (۱۳۸۱: ۷۵). در صورتی که هنگام نقل دیگر حکایات از کتاب‌های مشهور به نویسندگان آنها اشاره می‌کند. به عنوان مثال: «اما حمزه اصفهانی گوید در تاریخ خویش: مانی زندیق در عهدی...» (همان: ۶۵). «واندر شاهنامه فردوسی چنانست که این حادثه شاپور ذوالاکتاف را افتاد...» (همان: ۶۳). «و اندر تاریخ جریر چنانست که بشکارگاه در، از سپاه و از خاصگان جدا افتاد» (همان: ۶۸). «در این روزگار زال زر بمرد، و در هیچ کتاب این ذکر نیافتیم مگر در بهمن نامه آن نسخه که حکیم ایرانشان بن ابی الخیر نظم کردست» (همان: ۹۲). و چون نویسنده مجمل التواریخ در مقدمه کتاب خود به برگرفتن حکایت‌هایی از ابوالموید اشاره کرده است، مشخص می‌شود که او را می‌شناخته: «و از نثر ابوالموید چون اخبار نریمان، و سام، و کیقباد، و افراسیاب، و اخبار لهراسف، و آغش وهادان، و کی شکن» (همان: ۲). که می‌توان نتیجه گرفت در زمان نوشته شدن کتاب مجمل التواریخ یعنی در سال ۵۲۰ هجری (صفا، ۱۳۷۳، ج ۲: ۹۳۶) یا نویسنده عجایب الدنيا مشخص نبوده است، یا نسخه‌ای که صاحب مجمل از آن استفاده کرده نام نویسنده را نیاورده و یا آوردن نام او در آن قرن پر آشوب حرمت داشته و به همین جهت از ذکر نام او خودداری کرده است، زیرا از اواخر قرن چهارم با شکست معتزله که اهل اندیشه و استدلال بودند و به فلسفه و علوم عقلی توجه داشتند تمدن اسلامی رو به انحطاط رفت و فقیهان متعصبی که به تکفیر فیلسوفان و حکیمان می‌پرداختند و دوستداران طبیعیات و ریاضیات و منطق را متهم به کفر و زندقه می‌کردند، بیش از پیش آزادی عمل یافتند. این فقیهان از نادانی عوام برای افروختن آتش تعصبات مذهبی استفاده کرده و آنها را به سوختن کتابخانه‌ها و تخریب محله‌ها و مثله کردن و ریختن خون بی‌گناهان تحریک می‌کردند (رواقی، ۱۳۸۲: ۱۵۷). ناصر خسرو نیز یکی از همین حکیمان است که حتی خلیفه عباسی نیز نسبت به او کمال عناد را داشت و بر سر منابر او را لعن کرده و مهدور الدم دانسته بودند (صفا، ۱۳۷۳، ج ۲: ۴۵۲). خود او نیز در اشعار مختلف به این مسئله اشاره کرده است:

من که نپسندم همی کردار زشت
جز به یمگان کرد چون یارم مقام
گر بدین مشغول گشتم لاجرم
رافضی گشتستم و گمراه نام
(ناصرخسرو: ۱۳۸۴: ۳۶۳)

بنابراین ذکر شدن نام کتاب عجایب‌الدنیا در مجمل‌التواریخ و القصص و آمدن یک حکایت از آن نمی‌تواند دلیلی بر انتساب این اثر به ابوالموید بلخی باشد.

۳-۲. ابوالموید و عجایب‌الدنیا

در این کتاب چهار بار به نام ابوالموید اشاره شده است. یک بار در مقدمه کتاب: «چنین گوید ابوالموید بلخی -رحمه الله علیه- که مرا از طفلی هوس گردیدن عالم بود و از بازگانان و مردم اهل بحث عجایب‌ها بشنیدم و آنچه در کتب خواندم جمله بنوشتم و جمع کردم از بهر پادشاه جهان، امیر خراسان، ملک شرق، ابوالقاسم نوح بن منصور، مولی امیرالمومنین، تا او را از آن مطالعه موافقت بود و حق نعمت او را گزارده باشم که بر من و عالمیان واجب است. توفیق میسر باد» (تبریزی، ۱۳۹۷: ۱). چارلز استوری^۶ این خطبه را جعلی می‌داند (۱۹۵۸: ۱۲۳) به نقل از رسولی و احمدی‌زاده: (۱۰۱) و امیدسالار با توجه به ویژگی‌های سبکی و زبانی، آن را نثر قرن چهارم نمی‌داند و معتقد است الحاقی است: «مقدمه دستنویس‌های مجلس و کمبریج به احتمال زیاد الحاقی است و شاید بنده خدایی در قدیم‌الایام آن را به متن افزوده تا بتواند آن را گران بفروشد» (امیدسالار: ۳۸۳). رسولی و احمدی‌زاده نیز با توجه به تفاوت نسخه‌های موجود و همچنین شاهد عجایب و غرایب آذری ضمن تأیید نظر استوری و امیدسالار حدس زده‌اند که این خطبه پیش از قرن نهم معدوم شده است (همان: ۱۰۳). علاوه بر نکاتی که این پژوهشگران محترم اشاره کردند، توجه به ساختار کتاب‌های عجایب و غرایب نیز نشان می‌دهد این مقدمه شباهتی به مقدمه دیگر کتاب‌های عجایب‌نامه ندارد و الحاقی به نظر می‌رسد، زیرا بررسی اینگونه کتاب‌ها در بازه زمانی قرن پنجم تا دوازدهم هجری نشان می‌دهد نویسنده ابتدا به حمد و ستایش خداوند و اظهار شگفتی از عجایب خلقت پرداخته و سپس علت نوشتن کتاب را می‌آورد و پس از آن ابواب کتاب را ذکر می‌کند. به‌عنوان مثال حاسب طبری در مقدمه تحفة الغرایب گوید: «حمد و سپاس پادشاهی را که عجایب صنع او بسیار و غرایب خلق او بی‌شمارست... اما بعد، بدان که این کتاب فراهم آورده‌ای است از سخنان حکما و...» (۱۳۹۱: ۹۵). سپس کتاب را به بیست و هفت باب تقسیم کرده و در هر باب به یک نوع از عجایب و غرایب پرداخته است. ابن وصیف شاه در کتاب مختصر عجائب‌الدنیا می‌گوید: الجزء الاول. بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله باری المسموکت و رازق المخلوقات

...ثم نذكر ما وقع الينا من اسرار الطباع و اصناف الخلق... روى عن ابن الحكم رحمه الله قال: خلقت الارض فى صفة طائر رأسه (۱۴۲۱: ۱۹). طوسی نیز در مقدمه مفصلی که همراه با چند حکایت در ابتدای عجایب المخلوقات آورده به مسئله نطق و عقل آدمی پرداخته است که با این جمله شروع می‌شود: «شکر و سپاس خداوندی را کی وجود ما از مثنی خاک تیره پدید کرد...» (۱۳۸۲: ۱). سپس کتاب را به ده رکن تقسیم کرده است. یا دمیری در مقدمه حیات‌الحيوان آورده است: «الحمد لله الذى شرف نوع الانسان بالاصغرین: القلب و اللسان و فضله على سائر الحيوان بنعمتى المنطق و البيان...» (۱۳۷۸، ج ۱: ۹). و سپس بر اساس حروف الفبا حیوانات را تقسیم‌بندی کرده است. و پیشاوری در کتاب نگارستان عجایب و غرایب مقدمه‌ای آورده است: «جینم سجده پیرای جناب حکیمست که از دستیری عنایتش رسام قلم از رنگ آمیزی کرده دویم انقراغ حاصل نمود و سرم...» (بی‌تا: ۸). سپس کتاب را به دوازده تصویر تقسیم کرده و در هر تصویر یک گونه از عجایب از جمله عجایب شهرها، حیوانات و... را آورده است. که این مقایسه نشان می‌دهد یا ابتدای نسخه اصلی کتاب عجایب‌الدنیا افتادگی داشته که بعداً این مقدمه و نام ابوالموید را افزوده‌اند و یا به‌عمد آن را حذف کرده‌اند. که صورت اول محتمل‌تر است، زیرا کلاً کتاب نیز آشفته است و فصل‌بندی و باب‌بندی نشده است. و جالب توجه است که مقدمه کتاب عجایب‌الدنیا بیش از آنکه شبیه عجایب‌نامه‌ها باشد، شبیه مقدمه سفرنامه ناصر خسرو است: «چنین گوید ابومعین حمید الدین ناصر بن خسرو القبادیانی المروری، تجاوزالله عنه که من مردی دبیر پیشه بودم و از جمله متصرفان در اموال و اعمال سلطانی... در ربیع الاخر سنه سبع و ثلاثین و اربعمائه که امیر خراسان ابوسلیمان جغری بیک داود بن میکال بن سلجوق بود...» (۱۳۸۱: ۱).

اشارات بعدی به نام ابوالموید به عنوان راوی حکایات است و مربوط به حکایت‌هایی است که از قول او نقل شده است و نه به عنوان نویسنده کتاب: «دیگر در راه پروان عقبه‌ای است... ابوالموید گوید که من چند بار این مقام را دیده‌ام بدین صفت» (تبریزی، ۱۳۹۷: ۹). «حکایت جایی است که او را قاطول خوانند... ابوالموید گوید: من مردی دیدم که گفت من آنجا گذشتم...» (همان: ۴۰). «و در کلیسیاها و دیرهای روم عجایب‌های بسیار است... و از آن وقت ابوالموید گوید» (همان: ۷۰). در واقع ابوالموید در این سه حکایت یک راوی است در کنار راویان دیگری که در این کتاب آمده است. به عنوان مثال گوید: «و محمد بن علی می‌گوید که حجرالاسود و مقام و...» (همان: ۷۵). یا چند حکایت از ابومطیع بلخی نقل کرده: «چنین گوید ابومطیع بلخی که در هندوستان درختی است...» (همان: ۱). «دیگر ابومطیع گوید که سر بابل جادو را دیدم...» (همان: ۱۲۳). یا حکایتی از قول عبدالله اسکاف نقل کرده است: «دیگر به حد خزران مرغی

است... عبدالله اسکاف گویند که من بیست مرغ یکجا دیدم اما مرا نیاززدند» (همان: ۱۳). این نوع روایت و نقل قول در سایر عجایب نامه‌ها نیز معمول است. به عنوان مثال قزوینی درباره جبل سبلان گوید: «... ابوحامد اندلسی گوید: سبلان به قریب مدینه اردبیل است» (۱۳۹۰: ۲۷۵). یا ذیل «یقطان» گوید: «ارسطو گوید: این سنگ چون متحرک شود هیچ ساکن نشود...» (همان: ۳۴۳). و درباره کبوتر گوید: «... و زهیر ابن سما گوید که آنچه میان زن و مرد باشد میان نر و ماده کبوتر باشد» (همان: ۶۱۹). یا طوسی درباره کرگدن گوید: «و احمد فضلان گوید در پیش ملکی رفتیم سه طیفورات دیدم چون جزع یمانی پیش وی. مرا گفت این از سرو کرگدن کرده‌اند» (۱۳۸۲: ۵۷۰). و ذیل «گرگ» می‌گوید: «احمد بن مثنی گوید در بیابان گرگی عظیم قصد من کرد و پیرامون من می‌گردید، تا چشم من تاریک شد...» (همان: ۵۷۴). بنابراین نام ابوالموید نیز غیر از مقدمه کتاب عجایب‌الدنیا. همچنان که رسولی و احمدی‌زاده (۱۴۰۰: ۱۱۳) اشاره کرده‌اند، می‌تواند به عنوان راوی ذکر شده باشد و نه به عنوان نویسنده کتاب، هرچند در سنت ارجاع متون قدیم از این شیوه برای ارجاع به متون مکتوب نیز استفاده می‌شده است (نک. نحوی، ۱۳۸۴: ۶۴ تا ۳۲) ولی این نمونه‌ها نمی‌تواند دلیل محکمی باشد بر انتساب این اثر به ابوالموید بلخی.

۳-۳. مقایسه حکایت‌های عجایب و غرایب با عجایب‌الدنیا

همچنان که در بخش پیشین گذشت، آذری ۶۲ بار به منابع مختلف اشاره کرده و حکایات و روایاتی را از آنها نقل کرده است. آنچنان که بررسی این نقل قول‌ها نشان می‌دهد به‌جز چند مورد معدود که احتمالاً مربوط به اختلاف نسخ می‌باشد، در بقیه موارد عیناً نقل قولی که آذری بدان اشاره کرده در منبع مورد نظر موجود است و از این جهت می‌توان به صحت قول و امانت‌داری و دقت نظر آذری اعتماد کرد. به عنوان مثال حکایت زیر را از کتاب تحفة الغرایب نقل کرده است:

این سخن تحفه الغرایب راست	که به نزدیک هند چشمه ماست
چون که گردد عقاب عاجز و پیر	می‌کند بهر خویش او تدبیر
گیرد او راه هند را در پیش	بچگان را برد همه با خویش
جمله را می‌برد به چشمه عقاب	یک به یک را بشوید اندر آب
بچگان نیز از ره تدبیر	می‌دهند غسل آن عقاب پیر

بهر شستن ورا در آب نهند
 بعد شستن به مهتاب نهند
 پر بریزد عقاب پیر از سر
 نوجوان گردد و برآرد پر
 (آذری، ۱۳۹۳: ۱۶۰۶ تا ۱۶۱۲)

که برگرفته از این بند تحفة الغرایب است: «دیگر چشمه‌ای است در هندوستان در بن کوهی. عقاب پیر را بچگان آنجا برند، بدان آب چشمه در بشویند و پشت به مهتاب او را بر کوه نهند، تا دگر بار جوان شود و پرها بیفگند و بازآرد» (حاسب طبری، ۱۳۹۱: ۲۲۹). یا حکایت زیر که آذری آن را از کتاب وفيات الاعیان ابن خلکان نقل کرده است:

ابن خلکان ز ابن فرغانی
 دارد اینجاست روایتی ثانی
 که به نزد عزیز مصر نزار
 بد ز حیوان غرایب بسیار
 بود از آن جمله هم یکی عنقا
 بود مرغی غریب و بی همتا
 شکل مرغان، برو بسی الوان
 بر سرش تاجی همچو تاج شهان
 (آذری: ۳۵۸۹ تا ۳۵۹۲)

این حکایت در وفيات الاعیان به صورت زیر آمده است: «ثم رأیت فی تاریخ أحمد بن عبد الله بن أحمد الفرغانی نزیل مصر أن العزیز نزار بن المعز صاحب مصر اجتمع عنده من غرائب الحیوان ما لم یوجد عنده غیره، فمن ذلك العنقا، وهو طائر جاءه من صعيد مصر فی طول البلشوم، و أعظم جسماً منه، له غیب ولحیة وعلی رأسه وقایة، و فیه عدة ألوان ومشابه من طیور کثیرة، واللہ أعلم» (ابن خلکان، ۱۹۹۴، ج ۳: ۱۰۱). دیگری درباره نوعی غول است به نام سعلات که به نقل از جاحظ آورده است:

هست نوعی دگر ز حیوانات
 جنس غولان به نام او سعلات
 مسکنش جمله بیشه‌ها باشد
 خلق را آفت و بلا باشد
 گربه با موش چون کند بازی
 کند او نیز آدمی تازی
 جاحظ آن کو به نقل شد ز ثقات
 هست گفت از زنان جن سعلات
 (آذری: ۴۷۱۳ تا ۴۷۱۶)

جاحظ در کتاب الحیوان گوید: «و قد فرق بین الغول و السعلاة ... فالغول ما کان كذلك و السعلاة اسم الواحدة من نساء الجن إذا لم تتغول لتفتن السفار» (جاحظ، ۱۴۲۴، ج ۶: ۳۹۸).

و همچنان که گذشت آذری ۱۴ بار از کتاب عجایب‌الدنیا استفاده کرده و نام برده است که غیر از یک حکایت (حکایت زنی از ولایت «اوک» سیستان که هنگام بازگشت از سفر حج به مرد تبدیل شده است) (ابیات ۵۳۰۳ تا ۵۳۰۷) که در نسخه‌های موجود از عجایب‌الدنیا نیامده - که احتمالاً آذری نسخه دیگری از این اثر در اختیار داشته است^۸ - ۱۳ حکایت باقیمانده در نسخه موجود از عجایب‌الدنیا آمده است. در این ۱۳ حکایت غیر از حکایت درخت عظیم‌الجثه نحواش در ده معوین (ابیات ۳۲۷۳ تا ۳۲۸۰) که در عجایب‌الدنیا نام درخت و ده آن جا به جا شده است. و حکایت علف «فوها» که ضد آتش و گرماست و در عجایب‌الدنیا به نام «فرها» ثبت شده است. باقی حکایات به لحاظ نوع روایات، عناصر داستان، اجزاء و حتی کلمات و واژگان کاملاً با هم هماهنگی دارند، که به‌عنوان مثال به چند حکایت اشاره می‌کنیم:

در ده غورک از ره پورک	چشمه‌ای هست زیر کوه روان
چون بلبیدی کسی در آن فکند	چشمه مانند دیگ بر جوشد
بس بخاری ز چشمه برخیزد	در هوا نزم و ابر انگیزد
بارد آن	گرچه باشد به فصل تابستان
جایگه بسی باران	در کتاب عجایب‌الدنیاست
این روایت نه از حکایت‌هاست	

(آذری: ۸۳۲ تا ۸۳۶)

که به حکایت ۲۶ عجایب‌الدنیا اشاره دارد: دیگر در راه پروان عقبه‌ای است که آن را [غورک] خوانند و زیر عقبه چشمه‌ای است روشن. هر که رکوبی بلبید در وی افکند تا چیزی ببیند در حال جوش گیرد و از آن جوش بخاری برآید و ابری پیدا شود و اگرچه تابستان بود باران صعب آید. یا حکایت بعدی درباره نوعی آهن نادر در هندوستان است:

در کتاب عجایب‌الدنیا	هست نقل از روایت حکما
که آهنی در زمین هندوستان	هست و نبود مثال آن به جهان
بر حصولش کسی نشد قادر	خسروان را بود ولی نادر
هر چه سازند ازو برد فرمان	سرخ نشود ولی در آتش آن
تیغ‌هایی کز اوست بر قانون	هر چه بکشند بر نیاید خون
چون که پیکان کند ازو سرهنگ	بزند تیر، درشود در سنگ

باشد آن آهنی شریف و نفیس هست ازو در گریز مغناطیس

(آذری: ۱۰۵۱ تا ۱۰۵۷)

که با حکایت ۴۱۰ عجایب‌الدنیا تطابق دارد: «آهنی است در میان هندوان سخت عجب و هرکه از آن آهن کاردی بسازد، هر حیوان را که بدان کارد بکشند از زخم او خون نیاید و اگر از آن آهن پیکانی بسازند و بر سنگ زنند گذاره کند و سنگ مقناطیس ازو بگریزد و چون در آتش نهند هرگز سرخ نگردد و الا به رنگ خویش ماند». حکایت بعدی درباره سنگ‌ریزه‌ای به نام مبعض الخل است که در مصر وجود دارد:

در کتاب عجایب‌الدنیا گفت در مصر هست نوعی حصا
کان حصا چون به سرکه اندازی آید از اضطراب در بازی
هست در مصر نوعی دیگر سنگ لیک با این به خاصیت هم تنگ
افکنند او را به سرکه درون افکنند خویش را از آن بیرون
نام آن سنگ مبعض‌الخل شد اندر این خاصیت چو اول شد

(آذری: ۱۲۳۷ تا ۱۲۴۱)

آذری ماجرای این سنگ را از حکایت ۱۲۸ عجایب‌الدنیا روایت کرده است: «هم به مصر... سنگی دیگر هست که او را در سرکه اندازی بگریزد و خود را به در اندازد و این سنگ را مبعض الخل گویند». حکایت بعدی درباره چشمه‌ای است که آبش باعث تب و مرگ می‌شود:

چشمه‌ای هست در حدود عرب لیک مشهور آن به رنج و تعب
بهر غسل ار کسی رسد از راه واندران چشمه می‌رود ناگاه
ندهد تب ورا امان و مجال چون برآید بگیردش فی‌الحال
در کتاب عجایب‌الدنیا هم در آن تب بمیرد او گفتا

(آذری: ۱۴۵۸ تا ۱۴۶۱)

این ماجرا از حکایت ۴۴۱ عجایب‌الدنیا گرفته شده است: «در عرب چشمه‌ای است که هرکه در آن چشمه غسل کند و بدان آب فرو شود هم در ساعت تبش گیرد و از آن تب نهد تا بمیرد». بنابراین آنچه‌ان که مقایسه حکایت‌هایی که آذری از عجایب‌الدنیا نقل کرده با حکایات کتاب عجایب‌الدنیا نشان می‌دهد، عجایب‌الدنیای مورد نظر آذری همین کتاب است و این حکایت‌ها جز برخی جزئیات که احتمالاً حاصل

تفاوت نسخه و خطای کاتبان باشد تفاوتی با هم ندارند.

۳-۴. آذری و ناصر خسرو

آذری در عجایب و غرایب چهار بار از ناصر خسرو حکایت‌ها و روایت‌هایی آورده است و تا جایی که نگارنده جستجو کرد، هیچ کدام از آنها در آثار موجود از ناصر خسرو وجود نداشت. یا این حکایات مربوط به اثری از ناصر خسرو است که امروز در دسترس نیست، یا این ناصر خسرو شخص دیگری است. با توجه به اینکه تاکنون در تذکره‌ها، متون نظم و نثر و تاریخ ادبیات به ناصر خسرو دیگری اشاره نشده است، پس ظن قوی این است که حکایات مربوط به اثری از ناصر خسرو باشد که در دسترس نیست یا به نام کس دیگری ثبت شده است، همچنان که هاشمی و دزی نیز به این مسئله اشاره کرده‌اند (۱۳۹۴: ۷۱۱).^۹ بدین منظور روایت‌هایی را که آذری به نام ناصر خسرو ثبت کرده است با همان روایات از کتاب عجایب‌الدنیا مقایسه می‌کنیم تا ببینیم چقدر این روایات شباهت دارند. و آیا ممکن است آذری روایات را از همین عجایب‌الدنیا گرفته باشد؟

نخستین حکایت مربوط به سنگی عجیب است که به نام سنگ عقاب مشهور است و آذری شرح آن را از حیات‌الحيوان دمیری آورده و منشأ آن را هندوستان ذکر کرده است:

هست سنگی ز سنگ‌ها ممتاز	کند آن سنگ چون جرس آواز
بشکنی یا کنیش تمیزی	نبود در میان او چی‌زی
در جهان از نوادر است آن سنگ	هست آواز او مثابه زنگ
در کتاب حیات اهل کتاب	خواند آن سنگ را به سنگ عقاب
بعضی سنگ عقاب می‌نامند	دیگران سنگ کرکسش خوانند

(آذری: ۱۲۰۲ تا ۱۲۰۶)

ولی در ادامه روایتی از قول ناصر خسرو آورده است که منشأ این سنگ را مصر می‌داند:

منشأ سنگ هست هندستان	در کتب رفته‌اند جمله بر آن
ناصر خسرو از طریق دگر	معدن آن دهد ز مصر خبر

(آذری: ۱۲۱۳ تا ۱۲۱۴)

این حکایت در عجایب‌الدنیا نیز با نام مصر آمده است: «هم به مصر سنگی است که چون او را بجنابانی آوازی آید و چون بشکنی سنگی دیگر در میان او باشد...» (تبریزی، ۱۳۹۷: ۳۹). حکایت بعدی درباره تولد

لیک دو روی بود بر سر آن
 داشت یک چشم بر میانه سر
 آن یکی اشتر و دگر انسان
 چار دست و چهار پای دگر
 مرده آمد ز مادر آن مولود
 همه اعضای اندرونش دو بود
 (آذری: ۴۹۶۴ تا ۴۹۶۹)

در عجایب‌الدنیا آمده است: «من بنده از حسین بن دولتیار کخال شنیدم که در دهستان شتری کزه آورد. یک تن و یک گردن داشت و دو روی: یکی از آن شتر و یکی از آن آدمی، و یک چشم داشت به میانه سر و چهار دست و چهار پای مانند شتران. و آن کره چون از رحم بیرون آمد مرده بود. شکمش بشکافتند. جمله آلت‌های شکمش دو دو بود، و آنچه دو باشد چون گرده و غیره چهار بود. حسین کخال بلخی گفت که من به چشم خود دیدم»^{۱۰} (همان: ۱۵۸). همچنان که در این حکایت می‌بینیم غیر از نام راوی (حسین بن دولتیار کخال) که آذری آن را ذکر نکرده است، بقیه اجزای روایت، همانند روایت‌های قبلی کاملاً با روایت عجایب‌الدنیا تطابق دارد و احتمالاً عجایب‌الدنیا مورد نظر آذری همین کتاب موجود است.

۳-۵. عجایب در آثار ناصر خسرو

نکته دیگری که در اینجا باید به آن توجه کرد، این است که آیا ناصر خسرو به مقوله عجایب علاقه‌ای داشته است یا خیر؟ و آیا در آثار گوناگون خود و در دوره‌های مختلف عمر خود به این مسئله پرداخته که بتوان کتاب عجایب‌الدنیا را به او نسبت داد یا نه^{۱۱}؟ همچنان که در مقدمه گذشت قرن پنجم که ناصر خسرو در آن می‌زیست - تولد ۳۹۴ و وفات ۴۸۱ (صفا، ۱۳۷۳، ج ۲: ۴۴۳) - دوره رشد و شکوفایی عجایب‌نامه نگاری و توجه به عجایب و غرایب عالم است. ناصر خسرو نیز به عنوان یک حکیم جامع‌العلوم به گفته تذکره‌ها و شواهد موجود در آثارش به این شاخه از علم^{۱۲} زمانه خود چون دیگر شاخه‌های علوم بی‌توجه نبوده است. او در فصل اول جامع‌الحکمتین از «نفس دانش‌جوی» سخن می‌گوید و «بازجستن چیزها» و توصیه می‌کند: «پیرس و بدانک چرا چنین است، و گمان مبر که این صنع باطلست» (ناصر خسرو، ۱۳۶۳: ۱۱). که دلالت دارد بر روح جستجوگر ناصر خسرو برای دستیابی به علوم مختلف. همچنین در قصیده‌ای از علاقه خود به جستن همه نوع علوم سخن می‌گوید:

سر اندر جستن دانش نهادم
 نه‌حق را باز پس هشتم ز باطل
 نکردم روزگار خویش بی‌بر
 بکردم فرق از معروف منکر

که تا باطل نیاموزی ز دانش
که داند قدر سنبل تا نبیند
ندانی قیمت حق ای برادر
برسته همبرش سعدان و کنگر
به هر نوعی که بشنیدم ز دانش
نشستم بر در او من مجاور
(ناصر خسرو، ۱۳۸۴: ۵۳۵)

بنابراین توجه او به عجایب‌نامه‌ها به‌عنوان مجموعه‌ای از معارف متفاوت سده‌های گذشته امر عجیبی نیست. او در جامع‌الحکمتین از مسائلی یاد می‌کند و سعی می‌کند آنها را تفسیر کند که همه جزو عجایب و غرایب عالم به حساب می‌آیند و در عجایب‌نامه‌ها بدان‌ها اشاره شده است. به‌عنوان مثال دفع کردن یا قوت بیماری وبا را (ناصر خسرو، ۱۳۶۳: ۱۷۹) که طوسی برای بیماری طاعون و سکنه و صرع ذکر کرده (۱۳۸۲: ۱۵۸) و قزوینی وبا و طاعون (۱۳۹۰: ۳۴۲). یا ترکاندن زمرد چشمان مار را (ناصر خسرو، ۱۳۶۳: ۱۷۹) که قزوینی آن را آورده است (۱۳۹۰: ۳۳۲) و طوسی نیز آن را تأیید کرده است: «معزمی را بخواند و افعی را بیاورد، زمرد بر چشم وی مالید، دیده‌ی آب شد و بچکید» (۱۳۸۲: ۱۴۶) یا اینکه موش دوست دارد بر جای گزش پلنگ بمیزد (ناصر خسرو، ۱۳۶۳: ۱۷۲) که قزوینی به این صورت آورده است: «و گویند اگر پلنگ کسی را زده باشد خاک افشانند و اگر کلب الکلب گزیده باشد، بول بر وی کند» (۱۳۹۰: ۶۵۹) و یا اینکه در شهر تبت هیچ فرد غمگینی وجود ندارد (ناصر خسرو، ۱۳۶۳: ۱۸۳) که در عجایب‌الدنیا به این صورت آمده: «گویند هر که تبت دیده باشد همیشه خرم و خوشدل باشد» (تبریزی، ۱۳۹۷: ۱۸۳). همچنین پرداختن به مسئله تفاوت فرشته و دیو و پری (ناصر خسرو، ۱۳۶۳: ۱۳۵) که در عجایب‌المخلوقات قزوینی (۱۳۹۰: ۵۵۳) و طوسی (۱۳۸۲: ۴۹۶) نیز آمده است.

علاوه بر این در تذکره‌ها نیز نمونه‌هایی از عجایب و غرایب به او نسبت داده شده است. به‌عنوان مثال واله داغستانی در تذکره ریاض‌الشعراء می‌گوید: ناصر خسرو «علوم غریبه را نیز خوب می‌دانسته است. امور عجیبه از وی به ظهور می‌رسیده... و وی را در تسخیرات طلسمات مهارت تام حاصل بوده» (۱۳۸۴: ۴: ۲۲۱۷). ابوالاسفار علی محمد بلخی در تذکره شعرای بلخ، کتاب «قانون اعظم در علم سحر و نیرنجات» را به او نسبت داده است (بی‌تا: ۷۵). نفیسی نیز در کتاب تاریخ نظم و نثر در ایران در بین کتب منسوب به ناصرخسرو از این کتاب و کتابی در سحریات یاد می‌کند (۱۳۴۴: ج ۱: ۵۹)، که هر چند پژوهشگران در صحت انتساب این آثار تردید کرده‌اند^{۱۲} (صفا، ۱۳۷۳: ج ۲: ۸۹۳) و (خلیق، ۱۳۸۷: ۱۳۸) ولی این مسئله نیاز به دقت نظر و پژوهش بیشتری دارد. علاوه بر این زکریای قزوینی هنگام توصیف یمگان از حمای

سخن می‌گوید که به قول او از عجایبات دنیا است و از بناهایی است که حکیم ناصر خسرو ساخته است: «مفهوم نمی‌شود که به چه نوع این بنا را نهاده. هرکه وصف آن حمام را نماید از کثرت عجایب اوصاف که دارد مستمعان تصدیق نمایند تا خودشان نبینند. و آن حمام تا این زمان باقی است» (قزوینی، ۱۳۷۳: ۵۶۶). چنانکه قزوینی می‌گوید، این حمام خانه‌ای مربع است که صورت حیوانات نقش شده است بدون در، ۲۴ حلقه در آن است که هر حلقه را که بکشی شکل یکی از حیوانات به هم خورده و دری باز می‌شود و گنبدی ظاهر می‌گردد و همچنان گنبدهای تو در تو و حلقه‌های دوازده گانه و هفت گانه که اگر اشتباه کشیده شود شخص را دوباره به خانه برمی‌گرداند. از عجایب دیگر حمام آن است که سی محل در گرمخانه می‌باشد که به یک جام همه آن مواضع روشن شده و هیچ کس بالای آن حمام نتواند رفت و کیفیت و چگونگی حمام را که به چه نحو ساخته‌اند کسی نداند مگر بانی آن» (همان: ۵۶۷).

همچنین غور و بررسی سفرنامه نیز نشان می‌دهد ناصر خسرو هنگام توصیف هر شهر و آبادی، عجایب و غرایبی را که برای آنجا ذکر می‌کرده‌اند و او شنیده، آورده است. به عنوان مثال هنگام توصیف باغ سلطان مصر که «عین الشمس» نامیده می‌شود از گیاه عجیب بلسان سخن می‌گوید: «در این باغ درخت بلسان^{۱۴} بود، می‌گفتند پدران این سلطان از مغرب آن تخم بیاوردند و آنجا بکشتند، و در همه آفاق جایی دیگر نیست، و به مغرب نیز نشان نمی‌دهند، و آن را هرچند تخم هست اما هر کجا می‌کارند نمی‌روید، و اگر می‌روید روغن حاصل نمی‌شود...» (ناصر خسرو، ۱۳۸۱: ۸۷). وصف این شهر و باغ سلطان در عجایب‌الدنیا نیز آمده است (تبریزی، ۱۳۹۷: ۵۹) و در دیگر عجایب‌نامه‌ها همین درخت بلسان «عین الشمس» با همین نام ولی با شرح و بسط بیشتر و ذکر خواص و فواید ذکر شده است. به عنوان مثال (طوسی، ۱۳۸۲: ۳۰۸) و (قزوینی، ۱۳۹۰: ۳۵۲). او درباره طلسم شهر معرة النعمان می‌گوید: «بر در شهر اسطوانه‌ای سنگین دیدم، چیزی بر آن نوشته بود به خطی دیگر از تازی. از یکی پرسیدم که این چه چیز است؟ گفت طلسم کژدم است، که هرگز عقرب در این شهر نباشد و نیاید و اگر از بیرون آورند و رها کنند بگریزد و در شهر نیاید» (ناصر خسرو، ۱۳۸۱: ۱۷). این طلسم را دمیری در کتاب حیات الحیوان به نقل از ربیع‌الابرار زمخشری برای شهر حمص ذکر کرده است که معرة النعمان از توابع آن به حساب می‌آید (دمیری، ۱۳۷۸: ۲۳۹). همچنین طلسم مصر برای دفع زحمت نهنگان: «و گویند به حوالی شهر مصر در راه طلسمی کرده‌اند که مردم را زحمت نرسانند و ستور را» (ناصر خسرو، ۱۳۸۱: ۷۵). از دیگر موارد می‌توان به چشمه نزدیک عرقه اشاره کرد که هر سال سه روز هنگام نیمه شعبان آب دارد و باقی سال خشک است (همان: ۱۹). همانند این چشمه که در موقع و زمان خاصی آب دارد، چندین نمونه در عجایب و غرایب آمده است:

طبریه در اوست چشمه آب
هفت سال آب او بود جاری
هفت سال هست خشک و خراب
می دهد هفت سال دیگر آب
(آذری، ۱۳۹۳: ۱۰۵)

هست مشهور از حدود دمشق
هست رودی عجب در آن هامون
قریه ای که فواره خواند عشق
که به پنج سال آید او بیرون
خشک باشد چهار سال دگر
(آذری، ۱۳۹۳: ۱۱۱)

یا چشمه دیار بکر کرمشاهان (آذری، ۱۳۹۳: ۱۰۷). یا زنان شهر تنیس: «شهری در تنیس است که در آن زنان را علتی افتد به اوقات که چون مصروعی دو سه بار بانگ کنند و باز به هوش آیند، در خراسان شنیده بودم که جزیره ای است که زنان آنجا چون گربکان به فریاد می آیند و آن بر این گونه است که ذکر رفت» (ناصر خسرو، ۱۳۸۱: ۶۷). یا درباره شگفتی های دریای تلخ می گوید: «چیزی می باشد مانند گاوی از کف دریا فراهم آمده، سیاه که صورت گو دارد و به سنگ می ماند اما سخت نیست و مردم آن را برگیرند و پاره کنند و به شهرها و ولایت ها برند. هر پاره از آن که در زیر درختی کنند، هرگز کرم در زیر آن درخت نیافتد» (همان: ۳۰). یا دریای طبریه: «و آب آن دریا خوش و بامزه، و شهر بر غربی دریاست و همه آب های گرمابه های شهر و فضله آب ها بدان دریا می رود، و مردم آن شهر و ولایتی که بر کنار آن دریاست همه آب ازین دریا خورند. و شنیدم که وقتی امیری بدین شهر آمده بود، فرمود که راه آن پلیدی ها آب های پلید از آن دریا باز بندند، آب دریا گنده شد، چنانکه نمی شایست خوردن. باز فرمود تا همه راه آب های چرکین که بود بگشودند، باز آب دریا خوش شد» (همان: ۲۹). یا گذر لشکریان از رود نیل با راهنمایی یک سگ سیاه (همان: ۷۵). که برای همه این موارد می توان نمونه هایی از کتب عجایب و غرایب آورد، ولی به خاطر اطاله مقاله از این امر خودداری می کنیم.

ناصر خسرو همچنین در یکی از قصاید دیوان خود نیز اشاره کرده است که زمان جوانی مدتی در جستجوی کیمیا و دریافت علوم غریبه بوده است:

گاهی ز درد عشق پس خوب چهرگان
گاهی ز حرص مال پس کیمیا شدم
(۱۳۸۴: ۳۲۰)

بنابراین با وجود چنین شواهدی از آثار خود ناصر خسرو و سایر منابع می‌توان نتیجه گرفت که ناصر خسرو لااقل در دوره‌ای از حیات علمی خود به دنبال کشف و درک عجایب و غرایب عالم بوده و به این شاخه از علوم زمان خود علاقه داشته است.

۴. نتیجه‌گیری

آذری اسفراینی عجایب‌نامه منظومی دارد با عنوان غرایب‌الدنیا عجایب‌الاعلا که به اختصار عجایب و غرایب یا عجایب‌الغرایب نامیده می‌شود. او در این منظومه به غیر از قرآن، ۶۲ بار به منابع مختلف اشاره کرده است که عجایب‌الدنیا با ۱۴ بار ارجاع در جایگاه نخست قرار دارد. نکته قابل توجه در میان منابع مورد استفاده او این است که در خلال ذکر عجایب و غرایب عالم، چهار حکایت از قول ناصر خسرو نقل کرده است که در سه حکایت به غیر از نام ناصر خسرو به منبع مورد نظر خود اشاره نکرده است، ولی در حکایت چهارم از کتاب عجایب‌الدنیا نام برده و آن را به ناصر خسرو نسبت داده است. برای بررسی صحت قول آذری و میزان پای بندی او به منابع ذکر شده به سراغ منابعی رفتیم که هنگام سرودن عجایب و غرایب از آنها استفاده کرده بود. از جمله تحفة الغرایب حاسب طبری، وفيات الاعیان ابن خلکان، الجیوان جاحظ، حیات‌الهیوان دمیری، عجایب‌المخلوقات و غرایب‌الموجودات قزوینی، جواهرنامه ابوالبرکات نیشابوری، مقامات عکبری و... آنچه‌آن که بررسی این نقل قول‌ها نشان می‌دهد به جز چند مورد معدود که احتمالاً مربوط به اختلاف نسخ می‌باشد، در بقیه موارد عیناً نقل قولی که آذری بدان اشاره کرده در منبع مورد نظر موجود است و از این جهت می‌توان به صحت قول و امانت‌داری و دقت نظر آذری اعتماد کرد. همچنین بررسی و مقایسه ۱۴ حکایتی که آذری از کتاب عجایب‌الدنیا نقل کرده است نشان می‌دهد - غیر از یک حکایت (حکایت زنی از ولایت «اوک» سیستان که هنگام بازگشت از سفر حج به مرد تبدیل شده است) که در نسخه‌های موجود از عجایب‌الدنیا نیامده - که احتمالاً آذری نسخه دیگری از این اثر در اختیار داشته است و ۱۳ حکایت باقیمانده در نسخه‌ها موجود است و به لحاظ نوع روایات، عناصر داستان، اجزاء و حتی کلمات و واژگان کاملاً با روایت آذری هماهنگی دارد. بنابراین از این مقایسه می‌توان نتیجه گرفت عجایب‌الدنیا مورد نظر آذری همین کتاب است و این حکایت‌ها جز برخی جزئیات که احتمالاً حاصل تفاوت نسخه و خطای کاتبان باشد، تفاوتی با روایات منقول آذری ندارند. مسئله بعدی که در مقاله بدان پرداخته شده است، علاقه و توجه ناصر خسرو به مقوله عجایب است. قرن پنجم که ناصر خسرو در آن می‌زیست، دوره رشد و شکوفایی عجایب‌نامه نگاری و توجه به عجایب و غرایب عالم است. ناصر خسرو نیز به عنوان یک حکیم جامع‌العلوم به گفته تذکره‌ها و

شواهد موجود در آثارش لااقل در دوره‌ای از حیات علمی خود و احتمالاً پیش از بر تن کردن ردای تفکر اسماعیلی و مطرح شدن به عنوان حجت جزیره خراسان به این شاخه از علم زمانه بی‌توجه نبوده و کشف و درک عجایب و غرایب عالم برایش جذابیت داشته است. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که نظر آذری اسفراینی درباره انتساب عجایب‌الدنیا به او بی‌راه نیست، و می‌توان ناصر خسرو را تا پیدا شدن شواهد متقن از دیگر متون، به‌عنوان نویسنده محتمل این اثر در نظر گرفت.

یادداشت‌ها

۱. درباره علمی بودن این آثار می‌توان گفت: «این نوع شیوه پرداختن به جهان طبیعت، بیش از هر چیز نویسندگان این متون را - بدون آن که خود بدان اشاره‌ای داشته باشند- با مفاهیمی مانند 'تعریف'، 'توصیف' و 'طبقه بندی' درگیر می‌کند. مفاهیمی که نمی‌توان از صیغه علمی 'شان چشم پوشید' (زمردی و مهری، ۱۳۹۳: ۳۴۱).

2. Dubler

3. Bosworth

4. Lidiya paoloyenva Smirnova

5. Nauka Publication

۶. بوالموید و بشر مقسم اندر کتاب عجایب یز و بحر گویند که: اندر سیستان عجایب‌ها بودست که به هیچ جای چنان نیست... (ص ۵۸).

7. Charles Ambrose Storey

۸. در نگارستان عجایب و غرایب حکایت‌هایی از کتاب عجایب‌الدنیا نقل کرده که در این کتاب نیست از جمله قصه غراب (ص ۱۴۷) یا حکایت باردار شدن طاووس از طریق اشک چشم (ص ۱۴۱) یا حکایت زنی از اوک نیک ولایت سیستان (ص ۱۵۷). که می‌توان گفت نسخه دیگری یا نسخه کامل‌تری از این اثر وجود داشته است.

۹. آنها نیز معتقدند: «شاید چون قرن پنجم مقارن با اوج عجایب نامه نویسی بوده بتوان بیان کرد که ناصر خسرو در این زمینه مطالبی نوشته و به دست ما نرسیده‌اند» (هاشمی و دری، ۱۳۹۴: ۷۱۱).

۱۰. در نگارستان حکایت شتر دهستان به نقل از ناصر خسرو آمده است (ص ۱۷۴) همچنین حکایت امرود یمن (ص ۱۳۳) که شاید از آذری گرفته باشد.

۱۱. سلطانی درباره انتساب عجایب‌الدنیا به ناصر خسرو می‌گوید: «در آثار ناصر خسرو کتابی به نام عجایب‌نامه نیامده است، اما آذری در پنج جا این کتاب را به ناصر خسرو نسبت می‌دهد. شاید منظور آذری کتاب عجایب‌الصنعه ناصر خسرو باشد که از آن نسخه‌ای به دست نیامده است و شاید هم سفرنامه باشد که در آن ناصر خسرو عجایی را ذکر می‌کند» (۱۳۸۵: ۱۴۱). نام ناصر خسرو چهار بار بیشتر در این اثر نیامده است و پنج مورد اشتباه است.

۱۲. برخی پژوهشگران معتقدند عجایب‌نامه‌ها قطعه‌ای از حلقه دانش گذشته است که جاحظ نقشی اساسی در پایه‌ریزی آن داشت و کسانی که پس از او آمدند این حلقه را گسترده‌تر کردند و چیزهای عجیب و غریب بدان افزودند. و این ژانر به عنوان بخشی از دانش قرون وسطی به حیات خود ادامه داد. زیرا عجایب نماینده جهانی از مرزهای متخلخل مشهود و غیر مشهود،

طبیعی و فراطبیعی، معمولی و غیر معمولی، قابل باور و غیر قابل باور است. جهانی که بین این تقابل‌ها ارتباط برقرار می‌کند (توانی، ۲۰۱۰: ۲۲۸).

۱۳. ذبیح‌الله صفا می‌گوید: «انتساب هیچ یک از آنها به ناصر خسرو معلوم نیست» (صفا، ج ۲: ۸۹۳).

۱۴. در کتب عجایب نیز به بلسان اشاره شده است، از جمله توسی در عجایب‌المخلوقات گوید: «بلسان درختی است در مصر، در عالم همان یک درخت بود، جای آن را عین‌الشمس خوانند، و از عروق وی جایهای دیگر می‌نشانند...» (ص ۳۰۸).

منابع

- آذری اسفراینی (۱۳۹۳) عجایب و غرایب، به کوشش وحید رویانی و یوسفعلی یوسف نژاد، گرگان: دانشگاه گلستان.
- ابن خلکان (۱۹۹۴) وفيات الاعیان و أئبا ابنا الزمان، به کوشش احسان عباس، بیروت: دار صادر.
- ابن ندیم، محمد ابن اسحاق (۱۳۸۱) الفهرست، ترجمه محمدرضا تجدد، تهران: اساطیر.
- ابن وصیف شاه، ابراهیم (۱۴۲۱) مختصر عجایب‌الدنیا، به کوشش سید حسن کسروی، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- امیدسالار، محمود (۱۳۸۹) «عجایب‌الدنیا و ابوالموید بلخی»، سی و دو مقاله در نقد و تصحیح متون ادبی، تهران: بنیاد موقوفات محمود افشار، ص ۳۳۷۸ تا ۳۸۳.
- براتی، پرویز (۱۳۸۸) عجایب ایرانی: روایت، شکل و ساختار فانتزی عجایب‌نامه‌ها به همراه متن عجایب‌نامه‌ای قرن هفتمی، تهران: افکار.
- بلخی، ابوالاسفار علی محمد (بی‌تا) شعرای بلخ یا شعر فارسی در ام البلاد، افغانستان: کابل.
- پیشاوری (بی‌تا) دگرستان عجایب و غرایب، تصحیح محمد رضائی، تهران: کتابفروشی ادبیه ناصر خسرو.
- تاریخ سیستان (۱۳۸۱) تصحیح ملک الشعراء بهار، تهران: معین.
- تبریزی، ابن محدث (۱۳۹۷) عجایب‌الدنیا، تصحیح علی نویدی ملاطی، ترجمه محسن شجاعی، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- جاحظ، ابوعثمان عمر (۱۴۲۴) الحيوان، عیون السود، ج ۶، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- جعفری قنواتی، محمد (۱۳۹۹) «عجایب‌نامه‌ها»، دایرة المعارف بزرگ اسلامی، به سرپرستی کاظم موسوی بجنوردی، ج ۶، ص ۱۷۸ تا ۱۸۱.
- حاسب طبری، محمد ابن ایوب (۱۳۹۱) تحفة الغرایب، تصحیح جلال متینی، تهران: نشر کتابخانه مجلس شورای اسلامی.
- حاتمی، امیرحسین (۱۳۹۸) «بررسی انتقادی سنت عجایب‌نگاری در جهان اسلام: مطالعه موردی عجایب‌المخلوقات زکریای قزوینی»، پژوهشنامه تاریخ اسلام، س ۹، ش ۳۴، ص ۸۹ تا ۱۱۲.
- حزی، ابوالفضل (۱۳۹۰) «عجایب‌نامه‌ها به‌منزله ادبیات وهمناک با نگاهی به برخی حکایت‌های کتاب عجایب هند»، فصلنامه نقد ادبی، ش ۱۵، ص ۱۳۷ تا ۱۶۴.
- خلیق، صالح محمد (۱۳۸۷) تاریخ ادبیات بلخ، افغانستان: انجمن نویسندگان بلخ.
- دمیری، کمال الدین محمد (۱۳۷۸) حیات‌الحيوان کبری، انتشارات مکتبه الحیدریه.
- دهرامی، مهدی (۱۳۹۸) «رد انتساب عجایب‌الدنیا به ابوالموید بلخی بر پایه مقایسه این اثر و عجایب مندرج در گرشاسب‌نامه

- اسدی طوسی، «متن شناسی ادب فارسی، ش ۴۴، ص ۹۵ تا ۱۱۲.
- رسولی، رادمان و محمدجواد احمدی زاده (۱۴۰۰) «نقی انتساب عجایب الدنیا به ابوالموید بلخی بر اساس شواهد تاریخی و متنی»، نشریه نقد، تحلیل و زیبایی شناسی متون، س ۴، ش ۱۱، ص ۹۸ تا ۱۱۷.
- رواقی، علی (۱۳۸۲) «ناصرخسرو: روزگار و عوام»، نامه پارسی، س ۸، ش ۲۹، ص ۱۴۵ تا ۱۷۰.
- زمردی، حمیرا و فاطمه مهری (۱۳۹۳) «عجایب نامه‌ها و متون عجایب نامه‌ای»، بهار ادب، ش ۲۶، ص ۳۳۹ تا ۳۵۴.
- سلطانی، اکرم (۱۳۸۵) «بحثی پیرامون عجایب نامه‌ها و نظایر آن»، مجله ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، ش ۱۷۸، ص ۱۳۱ تا ۱۴۹.
- صفا، ذبیح الله (۱۳۷۳) تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲، تهران: فردوس.
- طوسی، محمد بن محمود (۱۳۸۲) عجایب المخلوقات و غرایب الموجودات، به کوشش منوچهر ستوده، تهران: علمی فرهنگی.
- قزوینی، زکریا بن محمد بن محمود (۱۳۷۳) آثار البلاد و اخبار العباد، تصحیح میرهاشم محدث، تهران: امیرکبیر.
- قزوینی، زکریا بن محمد بن محمود (۱۳۹۰) عجایب المخلوقات و غرایب الموجودات، به کوشش یوسف بیگ باباپور و مسعود غلامیه، قم: مجمع ذخایر اسلامی.
- مجمل التواریخ و القصص (۱۳۱۸) به کوشش ملک الشعراء بهار، تهران: کلاله خاور.
- ناصرخسرو قبادیانی، ابومعین (۱۳۶۳) جامع الحکمتین، تصحیح هانری کربن و محمد معین، تهران: طهوری.
- ناصرخسرو قبادیانی، ابومعین (۱۳۸۱) سفرنامه، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران: زوار.
- ناصرخسرو قبادیانی، ابومعین (۱۳۸۴) دیوان، با مقدمه سید حسن تقی زاده، تهران: نگاه.
- نحوی، اکبر (۱۳۸۴) «نگاهی به روش‌های ارجاع به منابع در شاهنامه»، نامه فرهنگستان، ش ۲۸، ص ۳۲ تا ۶۴.
- نفیسی، سعید (۱۳۰۹) «ابوالموید بلخی»، مجله شرق، ش ۳، ص ۲۵۱ تا ۲۵۷.
- نفیسی، سعید (۱۳۴۴) تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، تهران: کتابفروشی فروغی.
- نویدی ملاطی، علی (۱۳۹۷) «درباره انتساب عجائب الدنیا به ابوالموید بلخی»، نامه فرهنگستان، س ۳، ش ۱۶، ص ۸۱ تا ۷۰.
- واله داغستانی (۱۳۸۴) تذکره ریاض الشعراء، تصحیح محسن ناجی نصرآبادی، تهران: اساطیر.
- هاشمی، مرتضی و زهره دری (۱۳۹۴) «راهیابی عجایب به اشعار و سفرنامه ناصر خسرو»، مجموعه مقالات همایش حکیم ناصر خسرو قبادیانی، دانشگاه شهید بهشتی، زیر نظر احمد خاتمی، ص ۷۱۱ تا ۷۰۸.
- Bosworth, C. E., Afshar, I. (2011) "AJĀ'EB AL-MAKLŪQĀT", *Encyclopaedia Iranica*, 1/7, pp.696-699.
- Dubler, C. E. (1960) "Adjā'ib", *Encyclopaedia of Islam*. Ed. H. A. R.
- Touati, Houari (2010) *Islam & Travel in The Middle Ages*, Translated by Laydia G. Cochrane, The University of Chicago Press.